

صدای بچه‌های بی‌صدا

روایتی از یک مداخله تربیتی

● **مژگان امین‌نیا**، کارشناس ارشد مدیریت آموزشی، معاون آموزشی دبستان، شهرستان بابل

مقدمه

گاهی تمام آنچه برای تحول تربیتی نیاز داریم، نه در اسناد بالادستی آموزشی، که در نگاه دقیق به «نگاه یک کودک» نهفته است. مدرسه بستر رشد نگاه‌ها و روایت‌هاست. معلم یا مدیر مدرسه، اگر تنها به پوشه‌های درسی و بازبینی (چک‌لیست)‌های هفتگی خیره بماند، از درک «روایت‌های پنهان» باز می‌ماند.

من در جایگاه معاون آموزشی یک مدرسه، در یک ظهر بارانی، یکی از همین روایت‌ها را دیدم. آنچه می‌خوانید، داستانی است از دیدن، شنیدن، باور کردن و شکفتن. یکی از روزهای بهمن‌ماه بود. باران نم‌نم و بی‌وقفه می‌بارید. در حیاط مدرسه قدم می‌زدم که چشمم به دختری افتاد با مانتویی به‌وضوح بزرگ‌تر از قد و قامتش. مانتو تا زیر زانوهایش آمده بود و آستین‌ها را چند بار تا زده بود. سایه‌ای از رنگ‌رفتگی روی شانه‌ی چپ لباس دیده می‌شد. به چهره‌اش که نگاه کردم، آرام بود؛ نه اخمو، نه شاد. چیزی بین خاموشی و بی‌تفاوتی.

برگه‌ حضور و غیاب را چک کردم. اسمش «بهینا» بود؛ دانش‌آموز کلاس چهارم. صبح همان روز از معلمش پرسیدم: «بهینا را چطور می‌بینی؟» با لحنی بدون احساس خاصی گفت: «هست، ولی انگار نیست. نه شیطنت دارد، نه همکاری. تکلیف را انجام می‌دهد، ولی هیچ‌وقت لبخند نمی‌زند.»

این پاسخ برای من کافی نبود. تجربه‌ام می‌گفت: «بودن بی‌صدا» همیشه معنایی دارد. فردای آن روز، زنگ تفریح، گوشه‌ حیاط پیدایش کردم. تنها، کنار دیوار، دفترچه‌ای روی زانوهایش بود. چیزی می‌نوشت.

نزدیک شدم، اما وانمود کردم حواسم به گل‌های باغچه است. آهسته خم شدم و پرسیدم: «چی می‌نویسی عزیزم؟» جا خورد. سریع دفترچه را بست. با لحنی لرزان گفت:

«هیچی. همین طوری. چیز خاصی نیست.» لبخند زدم و گفتم: «گاهی همین چیزهای همین طوری، قشنگ‌ترین چیزها می‌شن.» رفت. اما من ماندم با سؤال‌های بی‌پاسخ: او چه می‌نویسد؟ چرا تنهاست؟ در خانه‌اش چه می‌گذرد؟ آیا این سکوت، فریادی خاموش نیست؟

با همکاری مشاور مدرسه، صندوقی کوچک تهیه کردیم. روی آن نوشتیم: اگر کسی نیست که حرف‌هایت را بشنود، این صندوق هست تا آن‌ها را بخواند. بدون نام هم می‌شود نوشت. ما داوری نمی‌کنیم، فقط می‌خوانیم.

ابتدا چند نامه‌ی کودکانه در صندوق انداخته شدند. یکی از بچه‌ها از بی‌عدالتی در رنگ‌های تفریح نوشته بود، دیگری از دعوی خواهرش. اما روز سوم یادداشت متفاوتی دیدیم. با خطی لرزان و پر از غلط املائی.

گاهی دلم می‌خواهد نامرئی باشم. نه کسی چیزی بپرسد، نه کسی نگاه کند. من ساکت‌م، چون اگر حرف بزنم، شاید گریه‌ام بگیرد. بابا نیست. مامان خسته است. من باید خوب باشم. نباید اذیت کنم. ولی وقتی می‌نویسم، سبک می‌شوم. کاش یکی بخواند، فقط بخواند، قضاوت نکند.

امضا: ب. ر

مشاور مدرسه گفت: «این نوشته بوی غم مزمن می‌دهد. یعنی در خانه چیزی کم است؛ پدر؟ امنیت؟ گفت‌وگو؟» من اما نه به غم، بلکه به استعداد نوشتار توجه کردم. تصمیم گرفتم مادر بهینا را دعوت کنم؛ زنی ساده‌پوش، مؤدب، با نگاهی نگران. نمی‌خواستم جلسه را با «بررسی



مشکل» شروع کنم. گفتیم: «دخترتان زیبا می‌نویسد. پر از احساس. کاش بیشتر بنویسد!» اشک در چشمانش حلقه زد. گفت: «نمی‌دانستم می‌نویسد. راستش پدرش چند ماهی است در بستر بیماری به سر می‌برد. دخترتم خیلی ساکت شده است. نمی‌دانم چطور با او حرف بزنم!» پیشنهاد دادم اجازه بدهد ما در مدرسه بستر نوشتن را برایش فراهم کنیم. با تمام وجود پذیرفت.

از آن روز به بعد، طرحی ساده آغاز شد:

- یک بخش کوچک از دیوار کلاس چهارم شد: «دیوار روایت‌ها».

- بهینا شد «سردبیر باشگاه قصه‌نویسان».
- هر دانش‌آموز هفته‌ای یک روایت کوتاه می‌نوشت.
- بهترین‌ها روی دیوار نصب می‌شدند.
- معلمان با جدیت اما بی‌قضاوت آن‌ها را می‌خواندند.

بهینا نه تنها نوشت، بلکه دیگران را نیز به نوشتن تشویق کرد. دخترانی که هرگز در کلاس حرف نمی‌زدند، حالا داستان می‌نوشتند. صدای «بچه‌های بی‌صدا» شنیده می‌شد.

بعد از گذشت چند ماه، مادر بهینا گفت: «دخترتم دفترچه‌اش را شب‌ها زیر بالشش می‌گذارد. خودش می‌گوید مدرسه دوست‌داشتنی‌تر شده.»

این تجربه به من آموخت که آموزش عاطفی با «دلسوزی منفعلانه» آغاز نمی‌شود، بلکه با طراحی فرصت‌هایی برای بیان درونیات کودک، از دل داستان‌ها، رشد می‌یابد. ما در مدرسه، به جای آنکه از کودک بخواهیم حرف بزند، به او حق دادیم تا بنویسد. حق دادیم سکوت کند و با واژه‌ها نجوا کند.

این روایت نمونه‌ای از کاربرد عملی دو رویکرد تربیتی است:

۱. روایت‌درمانی^۱: تکیه بر بازنویسی روایت زندگی توسط خود کودک، بدون مداخلهٔ تهاجمی بزرگ‌سالان.
۲. یادگیری اجتماعی عاطفی^۲: پرورش مهارت‌های خودآگاهی، مدیریت احساسات، و همدلی از مسیر بیان خلاق.

داستان بهینا، یک روایت تربیتی از «امید» است. مدرسه‌ای که تنها به دنبال پیشرفت تحصیلی باشد، ممکن است دل‌هایی بارانی را نادیده بگیرد. اما مدرسه‌ای که «روایت» را بپذیرد، حتی از دل مانتویی کهنه، دختری نویسنده می‌سازد.

پیشنهاد کاربردی به مدیران و معلمان

- صندوق‌های نوشتار دل‌ها را در مدارس احیا کنید.
- باشگاه‌های روایتگری کودکانه راه‌اندازی کنید.
- دیوار روایت‌ها بسازید.
- از معلمان بخواهید یک جلسه را در ماه به خوانش خلاق آثار بچه‌ها اختصاص دهند.
- والدین را به نقش‌آفرینی در روایت کودک دعوت کنید، نه قضاوت کودک.

پی‌نوشت‌ها

1. Narrative Therapy
2. SEL